

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید

۰۸ می ۲۰۱۷

از سر و روی هر سندی ابهام می بارد!

قسمت سوم و آخر

نوشتن این مقاله دو یا سه هفته قبل آغاز شده بود، اما بنا به مصروفیت های دیگر ناتمام مانده بود

آیا دفاع از یک قوم یا ملت، که واقعاً مورد ظلم قرار گرفته باشد، تنها وظیفه افراد خود آن قوم یا ملت است؟ مگر شرافت و عاطفه و وجدان از صفحه کیتی معدوم شده است. محرک آن یهود اسرائیلی که در برابر بیداد اسرائیل نسبت به فلسطینی ها علم اعتراض بلند می کند و به دفاع از حقوق فلسطینی ها بر می خیزد، به دلیل فلسطینی یا مسلمان بودن وی است؟ یا به دلیل خائن بودن به اسرائیل و دشمنی با یهودیت است؟ محرک آن فرد فرانسوی یا آلمانی و ایتالیوی و انگلیس یا امریکائی و هندی که از حق و حقوق مردم ستم دیده فلسطین دفاع می کند، چیزی نسبت غیر از انسانیت و شرافت و مهر به نوع انسان و پیروی از حق و حقیقت و داشتن عاطفه و وجدان.

نمی دانم "هاشمیان" و "مسعود فارانی" گاهی نامی از "امیل زولا" و "آلفرد دریفوس"، یکی عیسوی و دیگری یهود، شنیده اند یا نه؟ هیچ بعید نمی دانم، که این دو نانشان نژاد پرست بی عاطفه از اتهام بی بنیاد و محکمه "دریفوس" و دفاع "امیل زولا" از وی، که بالاخره بعد از سه سال زندان منتج به رهایی و تثبیت بی گناهی "دریفوس" شد بی خبر باشند. چرا باوجود این، این دو گمان نمی برند، که هر دفاعی، در هر صورتی و از هر کسی حتمی و ضروری نیست، که به دلیل همنژاد یا همتبار و هم مذهب و هم شهری و همزبان و هموطن بودن باشد؟ جواب روشن است: چون "هاشمیان" و "مسعود فارانی" و دار و دسته شان هنوز در آن حدی از انسانیت و بزرگمنشی و نجابت نرسیده اند که حق و حقیقت را معیار دآوری قرار دهند!

آقایان "مومند" و "نوری آزادی"، هر دو پشتون هستند. مانند این دو نفر، میلیون ها هموطن پشتون ما بیدادگری های "امیر عبدالرحمان" در حق هزاره ها را به حکم ایمان و وجدان و انسان بودن هم قبول دارند و هم تقیب و محکوم می کنند. این ها نه به دلیل هزاره بودن، که به دلیل شرافت و نجابت و تعهد در برابر واقعیت ها، با آن که در قوم پشتون هستند، آنچه را که واقعیت بود، می گویند.

من هیچ گاه به این اعتقاد نبوده ام و آن را تبلیغ نکرده ام و نخواهم کرد، که "امیر" در برابر دیگر اقوام کشور از شدت عمل کار نگرفته است. واقعیت این است که "امیر" به هر انسانی - به استثنای انسان های معین و محدودی -

که دستش رسیده ظلم کرده است، منتها بیشترین و بدترین نوع جفاء ها را این "امیر" نژادپرست و مسلمان افراطی و سادیست در حق هموطنان هزاره ما روا داشته است.

من افغانم، باوجودی که اجداد من از جای های دیگری می آیند! افتخار می کنم که افغانم. به هر یک از اقوام این خطه احترام دارم؛ هر یک را دوست می دارم؛ خود را از هیچ یک جدا نمی دانم؛ به هزاره، به پشتون، به تاجیک، به ترکمن، به پامیری و بلوچ و... احترام دارم. اسماعیله و سیک و هندو و یهود و مسلمان و عیسوی این خاک برای من یکی هستند؛ هیچ فرقی از نظر من میان اینها وجود ندارند. هویت ملی من را همین هویت ها پدید می آورند؛ هستم، چون هستند. و گر نیستند، نیستم!

بیزاری من از کسی علت شخصی ندارد. "امیر عبدالرحمان خان" شخص ظالم و خونریزی بود. در حق هزاره ها بیشتر از همه جفاء کرد.

دفاع من از هزاره ها به دلیل جانبداری از هزاره ها یا ضدیت با پشتون ها نیست. انسان های شرافگن و فتنه گر همیشه برای فتنه گری و شر اندازی دنبال موضوعاتی که می توانند چند انسان کم سواد حساس متعصب مشتعل المزاج را ناراحت و عصبی کند، می گردند. "هاشمیان" از جمله همین انسان های فتنه گر و شرانداز، بی وجدان و دروغ گوی است، که به جای بیان حقیقت سخنی را از درون گنبدیده خود ابداع می کند، تا آب را گل آلود بسازد و خود ماهی مراد بگیرد!

می گویند: «اما امیر عبدالرحمن خان به قوم پشتون بیشتر از هزاره ظلم کرده، چونکه دو بار خاک و وطن آنها را به انگلیس فروخته سی ملیون پشتون (باساس سرشماری کنونی) را غلام پاکستان ساخته و صد ها پشتون دیگر را بحکم خود بدرخت بسته یا در سیاه چاه انداخته است.» - [اغلاط املانی و انشائی نقل قول ویراستاری نشده است.

پورتال

می گویم:

۱- خوب است که اعتراف می کنید، که دوبار خاک و وطن را به انگلیس ها فروخت. "مسعود فارانی" که اصلاً این گونه جنایت ها و خیانت ها و جنایات دیگر "امیر عبدالرحمن خان" را نادیده گرفته با بی حیائی یک بی حیای تمام عیار او را از جمله بهترین شاهان افغانستان معرفی می کند و به آسمان ها بالا می برد.

۲- خاک های از دست رفته تنها مربوط به یک قوم نبود. افغانستان از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب، و هر چیزی که در آن است، از هر یک از افرادی که در خاک افغانستان به دنیا آمده و به دنیا می آیند، زندگی می کنند، یا به نحوی خود را منتسب و متعلق به این خاک می دانند، تعلق دارد؛ چه این قوم پشتون باشد چه تاجیک و هزاره و ازبک و...

آنچه را یاران غار "هاشمیان" تنها ظلم بر قوم پشتون می نامند، ظلمی بود بر فرد، فرد این ملت، که "امیر عبدالرحمان" با بی غیرتی کامل محض برای رسیدن به قدرت و حفظ آن، بر آن ها روا داشته است.

فکر نکنم که رنج و اندوه ازبک و تاجیک و هزاره و ایماق و پشه ئی و... نسبت به رنج و اندوه قوم پشتون به خاطر این عمل زشت و خائنانه "امیر عبدالرحمان خان" کمتر باشد.

"هاشمیان" و "مسعود فارانی" و وکلاء و یاران غار بیگانه با شرم شان، باید به تمام ملت نظر داشته باشید، نه به چهار تا انسان بی خاصیت و بی رنگ و بوئی، مانند پدram و...، یا چهار تا انسانی آکنده از نفرت و تعصب، مانند یون، که مسأله پشتون و تاجیک و از من و از تو را به رهنمائی و ارشاد بیگانه های طماع و بدنهاد و بدکار علم کرده اند.

۳- و هم، این واقعیت را نباید فراموش کرد، که برخورد "امیر" با هزاره ها از تعصب دینی - قومی و از افکار سادیستی "امیر" ناشی می شد؛ درحالی که ظلم "امیر" بر دیگران، یا به خاطر رقابت ها بر سر قدرت بود، یا به هدایت انگلیس، که خواهان سرکوب شخصیت های ملی و علمای دینی آزادیخواه وطن ما بود؛ خواهان سرکوب دشمنان انگلیس های مهاجم و استعمارگر!

۴- یک سند به من نشان بدهید، که "امیر" یک خانوار از مردم پشتون را به بازار آورده در معرض فروش قرار داده باشد! یا یک خانوار پشتون را، غیر از کسانی که دعوی پادشاهی داشتند، به ممالک بیگانه تبعید کرده باشد، یا یک خانواده پشتون از ظلم "امیر عبدالرحمان" ترک یار و دیار نموده باشد. "فرهنگ" نوشته می کند که تنها از زاول بیست هزار خانواده هزاره برای نجات از ظلم "امیر" کشور را ترک نموده چیزی به آن طرف آمو دریا، چیزی به ایران و چیزی هم به کویت فرار کردند. سر این قصه بسیار دراز است. فقط انسان و وجدان می خواهد، که همه آن چه را که در زمان "امیر عبدالرحمن خان" بر هزاره ها گذشته است ببیند و بیان کند!!

می گویند: «آقای سدید اسناد هیات انگلیس را (که نشر شده) ناخوانده و بیخبر از علت اصلی دشمنی امیر عبدالرحمن با سید جمال که در دوره سلطنت امیر محمد اعظمخان تبارز کرده بود، تا حال چند بار پرنویسی کرده که چرا امیر عبدالرحمن سید جمال را بکابل نخواست و از او کار نگرفت.» **اغلاط املانی و انشائی نقل قول ویراستاری نشده است-پورتال**

می گویم: "هاشمیان"، چون عقل ندارد، همیشه ده را می گذارد و به درخت ها می پردازد. حکایت، نظر به نوشته هاشمیان نما ها، از علاقه "امیر" به پرورش افراد صاحب علم و کمال بود. سؤال من هم در همین حدود باقی ماند، که اگر شما راست می گوئید و داستان چنین بود، که "امیر" می خواست اشخاص آگاه و دانشمند و عالم تربیت کند، چرا "امیر" از وجود "سید"، که از نظر آگاهی از اوضاع جهان و علاقه به اسلام و اتحاد و آزادی مسلمانان و ضدیت با استعمار در زمره پیشکسوتان دوران بود، استفاده نکرد؟

علاوه براین، این سؤال بدان معنا نبود، که گویا من از "امیر" چنان انتظاری داشته ام. من "امیر" را خوب شناخته ام - با تمام اخلاق و منش وی! طرح این موضوع برای آشنا ساختن مردم با پندار های غلط و غیرمسئولانه "هاشمیان" و رفقای کاذب او است، که هیچ وقت ذهن بی لگام شان بسته نمی شود و هر چرندی که به زبان شان آمد، می گویند.

هدف تنها گفتن این مطلب بود، که این استدلال که گویا "امیر" می خواست کسان باارزشی در کشور وجود داشته باشد، درست نیست. به عقیده من هر انسان با هوشی می تواند همین مفهوم را از آن نوشته من به دست بیاورد، البته به غیر از یک تعداد انسان هائی که از نعمت هوش بی بهره هستند، یا مرغ شان یک لنگ دارد و یا این است که در پی مغالطه و اخلاص و اختلال بحث باشند.

می گویند: «انتقاد دیگر آقای سدید که چرا سید جمال در کشور های خارج از زبان پشتو کار نگرفته با ضعف منطق دچار است: درست است که دو صد سال قبل از عصر زندگی سید دیوانهای رحمن بابا و خوشحال خان ختک بابا موجود بوده و آثار و دواوین قدیمی تر از آنها نیز بزبان پشتو وجود داشته و سید جمال در دوره تحصیل خود در باجور، صوات و بنیر با یکعده آنها، خصوصا با دیوان رحمن و ختک بابا، آشنایی داشته، اما او چطور میتواند از زبان پشتو در کشور های خارجی استفاده کند؟ در کدام یک از کشور های خارجی که سید سفر کرده زبان پشتو رایج یا قابل استفاده بوده است؟ سید جمال از دیوان ختک بابا و افکار و مبارزات او بحد استعمار مغول، بزبانهای عربی و فارسی استفاده کرده چونکه این دو زبان در تمام کشور هائیکه سید رفته قابل استفاده بوده است. اگر سید

جمال (تمت البیان...) [حتماً منظور آقای "هاشمیان" تتمه البیان... است. در تمام نوشته های آقای "هاشمیان"، هر وقتی که ایشان به این کتاب اشاره می کنند، اسم کتاب را اشتباه نوشته می کنند!] خود را در هندوستان بزبان پشتو مینوشت، چنان شهرت و استفاده ای که در آن زمان از آن کتاب بزبان عربی در معرفی افغانستان صورت گرفت، از زبان پشتو صورت گرفته میتوانست؟؟؟» **[اغلاط املانی و انشائی نقل قول ویراستاری نشده است-پورتال]**

می گویم: آیا مردمان انگلیس و فرانسه، زمانی که "سید" در انگلستان جریده "ضیاء الخافقین" را نشر می کرد و در فرانسه "عروة الوثقی" را می کشید، به زبان فارسی یا عربی آشنائی داشتند؟ مگر "سید" این دو جریده را برای اروپائیان نشر می کرد؟

کتاب "تتمه البیان فی تاریخ الافغان" "سید" در هند نوشته و نشر نشده است. "سید" کتاب "نیچریه" را در هند و به زبان فارسی نوشت. این کتاب، همان گونه که قبلاً نیز یاد شده است، بعداً توسط شیخ "محمد عبده" - و طوری که آقای "فاضل" نوشته اند، به کمک "ابوتراب افغان" - به عربی ترجمه شد. مگر این کتاب در ایران یا در افغانستان و تاجیکستان نوشته بود، که "سید" آن را به زبان فارسی تألیف کرد؟ درست است که فارسی قرن ها زبان رسمی هند بود، اما آیا تمام مسلمانان هند به زبان فارسی مکالمه می کردند و این زبان را می فهمیدند و می توانستند آن کتاب را بخوانند؟ کتاب "نیچریه" وقتی نوشته شد، که انگلیس ها در هند حکومت می کردند و زبان انگلیسی جای زبان فارسی را گرفته بود.

جراید "ضیاء الخافقین" و "عروة الوثقی" را به طور خفیه به هند و مصر و ترکیه و ایران و... می فرستادند. تمام این جراید را ایرانی ها ترجمه نموده اند. حال اگر به عنوان یک افغانی که از تنبلی افغانان گله می کند، بگویم، که ما چرا به این کار دست نزده ایم، باز "هاشمیان" و "مسعود فارانی"، استاد و شاگرد، خواهند گفت: ما که گفتیم؛ اسماعیلیه و شیعه و ایرانی است و...!!

بی توجهی به سه یا چهار میلیون پشتون در آن زمان، چیزی نیست که از آن یاد و انتقاد نشود. آیا این سه - چهار میلیون انسان در آن زمان به بیداری، به شناخت از خود و شناخت از استعمار انگلیس و شناخت از شاهان و اربابان و ملکان و روحانیت گمراه و دکاندار و منحط و مفت خور، مانند اولاده "سیدعلی ترمذی" و "سید هاشم کنری" و "سید محمود کنری" نیاز نداشتند؟

دعوا، اگر انسان بخواهد خواهی خواهی دعوا کند، خصوصاً وقتی در کسی انسانیت و شرافت مرده باشد، آخر ندارد.

دو روز پیش از این نظر خود، "هاشمیان" نوشته کرده بود، که در آن زمان زبان مکتوب پشتو در کشور ما وجود نداشت. وقتی دیروز نوشته کردم، که رحمن بابا و خوشحال خان ختک بیش و کم دو صد سال قبل از "سید" زندگی می کردند، آثار گرانسنگی را که به زبان شیرین پشتو به وجود آوردند، برای چه و برای که به وجود آوردند، یا سائر شعراء و نویسندگانی که هزار سال پیش از "سید" زندگی می کردند؛ دفعتاً سخن را تغییر می دهد و نغمه ای رایج بودن و رایج نبودن زبان پشتو در کشورهای خارجی را آغاز می کند.

در کجا گفته شده است، که برای خارجیان، برای اعراب و ترکان و اروپائی ها و روس ها و مردمان قفقاز و... به زبان پشتو چیزی نوشته می شد؟ هدف من از نوشتن به زبان پشتو، برای پشتون های وطن خود ما بود، که به آگاهی و دریافت حقایق و رهائی از بند استبداد و استعمار و استثمار رنگارنگ نیاز شدید داشتند. علت بی علاقه گی "سید" به قوم به هموطنان خودش چه می تواند باشد؟!

سه نکته دیگر که قابل توضیح هستند:

۱- چون "هاشمیان" باز هم مسأله نامه مقامات فرانسه عنوانی مقامات انگلیس را پیش کشیده است، به تکرار می گویم، که آیا این فکر که انگلیس از نام و شهرت "سید" بی اطلاع بود، درحالی که "سید" قبل از رفتن به فرانسه و کشیدن جریده "عروة الوثقی" سه - چهار ماهی در انگلستان زندگی می کرد، قبل از این که به انگلستان برود خود انگلیس ها او را از هند اخراج کردند و قبل از آن از مصر به هند تبعید شد، به عقل راست می آید؟

در اروپا، خلاف آسیا که نه مرز معینی وجود داشت و نه از کسی حین سفر پاسپورتی خواسته می شد، هم داشتن پاسپورت و هم داشتن ویزه ضروری بود. آیا "سید" در چند ماهی که در انگلستان زندگی می کرد، بدون اسناد بود؟ اگر نه، پس با چگونه اسنادی و چه مجوزی در این کشور زندگی می کرد، و چگونه انگلیس ها از نام و شهرت و سجل و سوانح او بی اطلاع بودند؟

در زمینه بی اطلاعی انگلیس از شهرت "سید"، به خصوص وجود اسناد زیر از میان ده ها سند دیگر، مرا وادار بدان می کند، که در مورد ابراز شک و شبهه کنم:

- «شیخ محمد عبده در مقدمه عربی رساله "رد علی الدهرین" مینویسد السید جمال الدین از خاندان بزرگی در بلاد افغان بوجود آمد، که این خاندان، من حیث عدد افراد، خیلی فزون بوده و در خطه کنر که ۳ روز راه از کابل فاصله دارد، مسکون اند.»

- «در خزان ۱۸۷۸ سید مقاله طولی بعنوان "البیان فی الانگلیز و الافغان" در جریده نوشت که در "هوم وارد میل" بانگلیسی ترجمه شد. قسمتی از ترجمه انگلیسی آن در "النحله" در لندن (که مدیر آن لوئیس صابونچی بود) نشر شد. در این مقاله سید موقف ضد انگلیسی خود را که متجاوز از ده سال قبل در افغانستان گرفته بود، تجدید کرد و انقلاب امریکا و قیام هند را در سال ۱۸۵۷ نمونه نتایج فشار انگلیس خواند...» (از سخنرانی ن.تورویانا، بر مزار سید در کابل) **[اغلاط املانی و انشائی نقل قول ویراستاری نشده است-پورتال]**

- به سندی به قلم "کدی" که قرار نوشته ها غرض تهیه خبر برای انگلیس در هند و افغانستان موظف بود و من آن را در نوشته قبلی خویش یاد نموده ام نیز مراجعه شود.

با موجودیت چنین نوشته ها، چطور می توان قبول کرد، که انگلیسی ها از نام و شهرت "سید" بی اطلاع بودند؟! می گویند: "چرا دولت ترکیه اجازه دادن عظام رمیم سید به افغانستان انتقال داده شود و نه به ایران؟! **[اغلاط املانی و انشائی نقل قول ویراستاری نشده است-پورتال]**

می گویم: این که چرا عظام رمیم "سید" را به افغانستان آوردند، قصه دیگری دارد، که چون کسانی از فرط تعصب توان شنیدن آن را ندارند، از گفتن آن فعلاً صرف نظر می کنم. اما این مسأله هم بدین معنا نیست، که من قصد ایرانی خواندن "سید" را داشته باشم!

می گویند: اخلاق سید با اخلاق امیر فرق داشت. سید مخالف انگلیس بود، مرد آزاده و طرف دار آزادی بیان و نظام مشروطیت، مخالف استبداد و استثمار بود. **[اغلاط املانی و انشائی نقل قول ویراستاری نشده است-پورتال]**

می گویم: حرفی به جایی است. جمله زیر در باب آزادی بیان و آزادی سیاسی از قرار معلوم از سید است: «آزادی فکری و بیان گرفته می شود و داده نمی شود، آزادی و استقلال وطن به گفتار حاصل نمی گردد.»

اخلاق چنین انسانی نمی توانست با اخلاق "امیر" یکی باشد! "امیر" صرف نظر از این که مستبد، خشن، شدیداً مخالف آزادی بیان و به نهایت درجه مطلق العنان و نژادپرست و مذهبی بود؛ نوکر و بنده گوش به فرمان انگلیس نیز بود؛ نوکر کشوری که عملاً آزادی و استقلال بیشترین کشور های اسلامی از جمله افغانستان را نقض و سلب نموده بود. از انگلیس مصارف دربار، مصارف نظامی و سلاح و مهمات دریافت می کرد. به کمک انگلیس به

قدرت رسید و به قدرت ماند و بنابر خواهش انگلیس با جبونی و نامردی از قسمت های زیادی از خاک افغانستان صرف نظر کرد و آن ها را به حکومت انگلیسی هند بخشید؛ در تعیین مرزهای کشور خلاف مصالح علیای کشور فرمانبردار و تسلیم اوامر و فیصله های نادرست نماینده های انگلیس بود و... با این، "سید" حاضر بود به "امیر" کمک کند - چنانچه به دیگران، از مصر و لیبیا و مراکش و الجزیره و ترکیه گرفته تا ایران و کشور های قفقاز و هند عملاً کمک می کرد، تا از زیر یوغ استعمار نجات یابند.

در نامه قبلی نوشتیم که حداقل در سه نوشته از نظریات "سید" فهمیده می شود، که او خواهان کمک به "امیر" است و اگر "امیر" به وی موقع می داد، او حاضر می شد، با "امیر" به توافقی برسد و "امیر" را راهنمایی کند. در این رابطه احتمالاً اسناد دیگری نیز وجود دارد. آخرین مطلبی که من با آن رو به رو شدم نوشته ای در بخش آخر مقاله "هاشمیان" است، که از بس دروغ گفته است، باور کردن بدان بسیار مشکل است. با این هم یک نگاهی بدان می اندازیم:

«مرحوم سید جعفر پاچا در بر گشت از زیارت بیت الله در سنه ۱۸۹۵... به دربار امیر عبدالرحمن خان که سرداران و اعزّه دربار هم حاضر بودند، شفاهی گزارش داد و خواهش و پیام سید جمال الدین را به امیر عبدالرحمن خان سپرد و گفت: "کاکای من حضرت سید جمال الدین بعد از عرض تعظیبات بحضور امیر صاحب، التجا می کند به او اجازه داده شود، که چند ماه متباقی حیات خود را در کنر گذشتانده و همانجا دفن شود. امیر عبدالرحمن خان سید جعفر را مخاطب قرار داده گفت: "این مطلب را که گفتید همینجا نزد ما و شما باشد، نه آنرا تکرار کنید و نه بجای دیگر حکایت کنید."» **[اغلاط املانی و انشائی نقل قول ویراستاری نشده است-پورتال]**

بلی! "امیر"، که نمی توانست حرفی بالای حرف خود بشنود، هر بار از پذیرفتن "سید" اباء ورزید؛ یکی خواهان آزادی و استقلال کشور بود و می خواست دست انگلیس از افغانستان قطع گردد و افغانان در میان سائر کشور های آزاد به عنوان یک کشور مستقل و آزاد عرض وجود کند، و دیگری بقای خود، بقای تاج و تخت و بقای افغانستان را در گرو الطاف انگلیس می دید. "سید" بر مردم تکیه می کرد، درحالی که "امیر" نقش مردم را در برابر انگلیس های مهاجم به صفر ضرب می زد!

در اخیر این قسمت از نوشته، توجه خوانندگان این نگارش را به نوشته ای از "محمود طرزی" جلب می کنم که حاوی همان پیامی است، که من دارم:

«معلومات عاجزانه، در حق سید مرحوم، بر شنیدگی و دیدگی منحصر است، که ازین شنیدن و دیدن ما، بعضی مسئله های عجیب و اسرار های غریبی، در سوانح عمری سید، که جریده "الهلال" در مصر آنرا به عربی نشر کرده، و سلطان محمد خان کابلی، آنرا به فارسی ترجمه کرده، علاوه کردن لازم می آید.

مثلاً چون یکی یکبار بگوئیم [واضح بگوئیم]، که جناب سید در افغانستان به "سید جمال الدین رومی" مشهور و معروف بوده است، نه "سید جمال الدین افغانی" آیا سراسر مسئله را یک تبدیل ناگهانی نمیده؟ چسان نمیده!

در حالتی که در مصر، شام، قسطنطنیه، هند، حجاز، اورپا بسید جمال الدین افغانی شهرت داشته باشند، و خود افغانها، تنها یک چند سالی آنرا دیده باشند، و آن هم بعنوان "سید جمال الدین رومی" دیده و شناخته باشند، و سید رومی گفته، مدحیه ها در حق او سروده باشند، آیا غریب یک واقعاً شمرده نمیشود؟!» (صفحه ۳۴، "سلسله مشاهیر..."، کتاب "سید جمال الدین افغانی در مطبوعات افغانستان" به اهتمام و تدوین صدیق رهپو). **[اغلاط املانی]**

و انشائی نقل قول ویراستاری نشده است-پورتال]

مرحوم محمود طرزی زمانی که از یکی از سروده های پدر خود در باره "سید" صحبت می کند، چنین می نویسد:

«... در قصیده فوق، به این بیت که: نه ماه روم و شام هستی... الخ، رومی بودن سید را تلمیح / به اشاره و ایما و استعاره بیان کردن / فرموده اند. حالانکه در قصیده دیگری، که بنابر تشویق و ترغیب حضرت سید مشارالیه حضرت طرزی در مدح اعلیحضرت سلطان "عبدالعزیز خان" مرحوم انشاد فرموده اند، از بعضی بیت‌های آن که احوال سید را تصویر می‌کند، صریحتر و واضحت‌ر رومی بودن مشارالیه را عیان می‌آید. بعضی بیت‌های قصیده مذکور را نیز استشهداً از قرار ذیل مینگارم:

رایت رومی روز، گشت ز مشرق عیان
زندگی دجال شب، رفت سوی قیروان
قیصر رومی کلاه، ساخت فلک تکیه گاه
هندی انجم سپاه، شد ز نظر ها نهان

...

آمد و بنشست و گفت: "طرزی افغان" توئی؟
خیز و بیا شعر نغز، پیش من از بر بخوان
چند بمدح خسان، طبع تو ریزد گهر؟
در صفت شاه ما، صنعت خود کن بیان

....

(صفحه ۳۶، ۳۷ و ۳۸، مقال [مرحوم طرزی، کتاب صدیق رهپو]. | اغلاط املانی و انشائی نقل قول ویراستاری

نشده است-پورتال]

دو مطلب قابل مکت:

یکی) این که حتا کسانی که "سید" را از نزدیک دیده بودند، دچار اشتباه بودند، که "سید" رومی بود یا افغانی. (دو چگونگی، وقتی "سید" افغان بود، شاه روم را شاه خود می خواند و از شاعر افغانی خواهش سرودن شعری برای وی می نمود؟

امید محققان، بالاخره با درک مسؤولیت، نه از روی تعصب خانوادگی، تباری، قومی، مذهبی و ملی، با اسناد ثقه و طرف اعتماد پرده از روی این همه ابهام و ده ها ابهام دیگر، که در لا به لای تپه هائی از اسناد وجود دارند و کسی به دلائل گونه گونه بدان نپرداخته است، برداشته و آنچه را حقیقت است آشکار کنند، که "سید" رومی بود، یا ایرانی و یا افغان؛ و این که فلسفه را در کجا آموخته بود؟!

پایان

۲۰۱۷/۰۵/۰۵